

کتابخانه
موسسه شورای
اسلامی

۵۱۸ ۵۴
۱۴۲۹۸

اختیارات

مجموعه در ۱۵

رساله

عربی
حسن و دریدا

۵۱۸ ۵۴
۱۴۲۹۸

اختیارات

مجموعه در ۱۵

رساله

عربی
حسن و دریدا

۵۱۸
۱۴۲۹۸

اختیارات

مجموعه در ۱۵

رساله

عربی
حسن و دریدا

کتابخانه باقر قزق

شماره

اختیارات

حسن و اسمیل

۱۴۲۹۸



۵۱۸

حركة مناهيها كان بانها كما تستمر في السور...
والتي في أطولها الصعود والهبوط...
فانما الأعضاء بمعنى القول في أطولها...
في أكثر من ثمانمائة وأما أطولها...
يجعل الخطاطيا المرضي...
ذاتة وكل مرض واحد هو لا كما في...
كثرة وعند جحاش لاسم كذا...
السكنة واحسانا والوجه من...
حين لم يزل يعني فان هذه...
الحركة بطول فان جرم...
تفرغ في ثمة الجواهر...
لغنى استناد التمدد...
فقد عتقت الاستد...
الحركة فان التماس...
المحرك والشرع...
توهم هذه الخواص...
ووقت نقصان اللزج...
وتناسكها وقت نقصان...
الفتره وهي الوقت...
خارج العيون...
وان كان الصلح...
المرحلي في ثمة...
استداسوا...
دو عرض...
في الكثرة...
داطول...
ساعة وما...

أوقات المرض

العن بعد والاربعه...
التي تستمر...
لغيره...
والتي...
التي...
نصفه...
عشره...
والتي...
ما...
وهي...
حركه...
وكذلك...
من...
اول...
المرض...
علاما...
وجه...
في...
الوقت...
مع...
ولا...
ان...
فان...
مظهر...

أوقات المرض

لنظره...
اصفر...
وصفها...
خمس...
بوا...
ما...
الحصية...
العنان...
بدها...
مراج...
الطبع...
كف...
فحين...
والا...
حرك...
في...
بره...
الحق...
الشعر...
ارود...
البدن...
والحرق...
المتو...
وقدر...
الشعر...
لا...
لان...

الوصف...
منها...
التي...
الحصية...
لصبة...
الحرق...
عش...
نافع...
بر...
معا...
الحصية...
والمن...
الاذ...
وقم...
السكو...
الما...
باحت...
حشا...
المرض...
حشوة...
الزنج...
لا...
فكون...
الحرق...
لوعضا...

أوقات المرض

Handwritten marginal notes in the top right corner, including dates and names.

كلمات من حقها أو قيل الخ

Main text on the left page of the top section, containing philosophical or scientific discussions.

Main text on the right page of the top section, continuing the discussions from the left page.

Main text on the left page of the bottom section, containing further philosophical or scientific discussions.

Main text on the right page of the bottom section, continuing the discussions from the left page.

الصفات التي هي من خواص الجوهر...

من تلك المازنة المتخللة بين تلك الاصولات... والعلايا التي هي من خواص الجوهر...

او يكون لها القوة ان يكون... ان نساها في الغشاء والاما ان...

قدرة ولا يحتاج الاستدراك المتوار... العلاء بتعرض السوط والخط...

العوة

دراما والسنة والتواتر... ولان الصلابة اكثر...

اصحاب السبل النافع من الزهر الطيب المعده والكتبه لو خد فاح الاخر ولسنة وروني
ويضا لاربه وسنة الطيب واحد لثمه درهم رعتان ورم واسون ووسطم وعلق وواحد
درهم مقدار صلبه كل واحد درهم استعمله درهم يورع ونسفي لوزم المعده لمسه وروني
انكس مسخن شقائل اقل من الاسن النافع المبرار لو خد كدر خمسة درهم راع
باصطنع درهم فوجع بالسرور والصداب كل واحد درهم بوالعام لثمه درهم سعت درهم
ناحيه درهم يورع وسقي طبع الكون فانه نافع للمتع والطن والمعهه لو خد اقل
الكله باهوت لقطع الدم بالعبث والترويض لثمه درهم طمانه درهم وراعي
سارخ كل واحد درهم درهم طول الاني خمسة درهم سدر كبريا وريحان كل واحد درهم
بحق لثمه درهم عجمي كل واحد درهم بركمان السوف وبرا حاركي وبنه الورق
وذي اسان كل واحد درهم بل حمر كل واحد درهم امون فعال قافنا وعصاره خبي البسر
درم اسوس كل واحد درهم نفا مغلوله درهم بوق وغزل يواحد السوس كل
قرصه درهم الزهر واحده اصحاب الورد الناهي من الحما القلطم وصاله
انكد وصاحها واورانها وادرج الطحال لو خد روني درهم درهم درهم درهم
وكتف كل واحد درهم درهم وعاصه اسول كل واحد درهم درهم درهم درهم
وكتف الطل الشبه درهم اصحاب الكور ووج الطحال لو خد صوابه
حتمه درهم ودره درهم اصحاب السوس كل واحد درهم درهم درهم درهم درهم درهم
البان وبنه المسك شقائل درهم كل واحد درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
ووجع ووجع شقائل كل واحد درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
وقصر من درهم الشرب واحده كسيف اصحاب الكور لثمه درهم درهم درهم درهم درهم
اصلا في البرد يونا كان اعينه لو خد عقم ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
ادون لثمه درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
اصحاب المسك شقائل والحشيش لثمه درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
لصبر درهم درهم اصحاب نافع الاستنشاق في الحاربه وديسا انكس الطحال
اصحاب الكور ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
كل واحد درهم سدر وفتح الورد وانبسول شيد وروند وكور وفتح اصحاب الكور كل واحد
خبره درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
درهم فاحر وفتح الشرب لثمه درهم اصحاب الكور واللب والمسهه كدره طين

خرا ساسه درهم كاه وفاقا كل واحد درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
وسقي يلحونه بالارواح واللسان اصحاب السوس كل واحد درهم درهم درهم درهم درهم
اصحاب اسون وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل
ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
سوس بالاصول استيبا اللين والبر الكليلط لو خد درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
كسيف خمسة درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
طبخه وطينه لثمه درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
ورثا بلح طبع البرد والنه ووجع ووجع اصحاب المسه المغطه وفاقا طعمل اللول المسك
طمانه كرا لعقل الطل ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
وكدد حرم وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل
اصحاب السوس وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل
واخيض وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل
ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
الولاد ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
الكله ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
الوجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع ووجع
مغزله السوس وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل
من درهم وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل وفتح الطل
مركبه درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
صعد الصبر درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم درهم
اربابا الكاهن

سلاحكی در عهد عالم

فلسفه تو زنده معرفت عمره حیات است
فاساد الملسن من اسار همه سبب حشمت ورامت کونیه ورامت
سید المرحوم
کشتی تو زنده که همه سلو شده کشتی تو حبه حاصلت حشمت سید
حشمتی و کرم کبریا که لا ذل تا روی تو ز جلیت المسی حد
ملکا خیز ز کوبه تهر برک رای عصم کور و بر طود و نای
نوع بر کبر و بیکار جمله بکرمش نیش و بر کبر و بیکار کسانم
شاه حرمین با صبر بلغم رسو کن شد ملکین را جو حرامت یاس خال
خسته بود که ملک را تو که ای شرم دل را ای نکت کس از جرات
خزین گریز در در و در که تو را نای سر در و در سند و همان که شاک کای

در وقت طستانی روح افواک کار زخم سینه و او را شکر محض است و بر کس آن
 حوش شیخ محمود جو زنجی خواب سال صبر و استوار و مال و صفا و انوار
 باره روی بردی حد و زلف و شکید از حبس قطبا برسان شد
 تا به شد باغ عهد منیر کل بود از رسم جوشن اثر بر اثر کل
 ملای سیر عشق کل از هجران و لیک در دست حسن جانش ساقا امیر کل
 می بشکفته زخم زده سگان عظم باره سکه سوکی زنجی عسر کل
 کراحت ج طفل اشیر است ام طفل لری می جو در زخم ابرو کل
 خون بر کید غله حسن را بنیادی در ملک حسن کرد حسن را در بر
 سگو به نعتت و صفت شاطرا دا از ارماع عیش بصر صبر کل
 بلبل بجز کل بصر ابدی و باز اکنون کدر مسعله او نقیض کل
 سید ملکس
 سما تا از عمر بر رسیده و سه و سه حال سکه در حینه محو و صفت نام صدر الفوخ
 اول عهدند لیک برید اول بنامند لیک اول اسکارا انشد لیک سما کرد
 اول جمع باشد از برسان کله نام شانگی و لباس شان بر قناد کل احاطه
 کار دست و یکی از رشمی و یکی را لاسر اعوان و یکی از کل طانی نومه
 مستیان چرخ سوز بر ندم روی کشتا در صلوات سکا نام بر حواشد
 کله حصونه بلبل اند کل در حرد و کلند در حوش بر استاد سسل اند
 معلسان بر زنده و نشان نو اکثرند چتر دله لیک عسرند و علم بر سسل اول

این حکایت که نامانی ما بنویسم نامی دانیم که نامانی نامانی ما بنویسم
 در تو نامه نامی در این سال که راهی می نامیم ای همه تو بهی طاعتی بر ماهی کشاکش
 در جنت کن ای ماهی قوی همه تو ای ماهی تو بوله دی همه تو
 ای همه در آن معنی همه ای همه در دنیا و عیش همه تو

شامه کد لسانم جو لیک شکر اند عرف حسن معاصر نده لایق بر روی
 حلام برند نامیده دستت جو کرم ماهه اول لایق کرم و صفا
 قصود انام برین بنا جنت در خلق بر کنده سوکی محبت
 سوکی طوره فرساده اسپیده کل با از قول صبر سوکی بر کنده
 عجب ظلمت بخیر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر
 با باره زنده از این صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر
 در دست بخیر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر صبر
 برستم بر لیم طعم
 اگر که عیند زده
 ولله

در روز طبر در هر کار هر بار کارانی معالطه ادا مسکه از می ستند و کافر در حوش
 هر روز سد استیم که از کار هر چه در دست زنده مدق به سالتی تا کی لری قوی
 از من نپرد و همچنان با اسره برش بر مده دست و هر دو ای از دل خلاصت
 که بر اضرت جهان بکشته نا حوالی در جهان که کبر
 و هر ما از هر کس مید کند جو کدی را سال کل کر
 و صرا کهد مرا جهان تک و کله صبر کل کل
 فلتنار صبر صبر بر اوست پیرا خایم طلسان
 کار او تو ای همه می کنده جو پیرا کار کل
 این جهان صبر ستند از کل کل کل صبر کل کل
 و نه نصحا لسا و مکتوب

علان سلا لرحم و صلوات نور اید و رو س برد
 حقا ج پیست از این کردی که کله کله کله کله کله
 حوی زنده سدر کله از ازان که کله کله کله
 و کله از ایندم ان سوخت محبت کله کله کله
 هر چه در دنیا بگردان و گاه قامتیه خراج صبی
 سکه در باره کله کله کله کله کله کله کله
 و کله کله کله کله کله کله کله کله کله
 و کله کله کله کله کله کله کله کله کله

شیخ لایق از اسرار کله کله کله کله کله کله
 کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
 کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
 کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله

مقام هر چه بد
 دور کار بارهای گنیم را باموی در آنه جهان در اما داد اندر سلفه که آن و جی سگ است
 که آن در بعد شده گفتیم که کاره دیگر بودی کم که حاصل و شریع در کرب او شری
 ی عاشر که گوشتش و بر شواری بر متن عرم جرم کردم و بعد از آن در در این
 و مدعی کل کله جرمه از بر و آن استاره و لاجن مغایب از آن و در
 که بعد هر چه گوید که او طریقه که خجاس از طای ایشان در عامه است
 چون در این است که در و تک سید در طریقه از مای بر دیگر که در سالها است
 کی بر م دوست کون خرگوش است از جود دل در این است که در یکی بر م دوست
 در هر دو عینی که بر م که در آن دو عانی به جوی که از جوی است که در
 با چهار شرف عرض می آید و سنجایه مسویج هر چه که در این است که در
 تا آن نزد بر بر بند که در کف که در م و شاد و اندک کوزله جوی تر
 در این از هر چه که در آن است که در سیم تا به هم نشانی است که در
 شیدا در هر چه که در آن است که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در
 درشت و از هر چه که در آن است که در کار آمد که در کار آمد که در
 مار که در هر چه که در آن است که در هر چه که در هر چه که در هر چه که در

عقانه اعمال هر چه بد است
 تناس و تناس بر کار دیگر یکی بر این میان مرا که هر چه که در این است
 تا سگ اسارت کار از مای که در عیال سگند و در مصلحت می حاصل بر آورد
 و از برای این اظهار این بهان را الطایع عرضه داشتیم و علم عساری بر این کردم
 و از قطعه بر کل لشکر با طایط و در ساختم
 از طایفه که در حالند صبح همشان بسان ساست
 چون در مریه آن خالی در مای در همه چیز مای بر است
 که نشکرشان و فکر کس که گوشت در جمله بی است
 که در روز بخلاف از سسای بر این است
 از دست قضا و قدر صد مای از طایفه مای و در سعاد و نایح خاضر رو این
 و سینه می سرگرد و در حصص جلال نام در و در جلال تا حواله بر مای
 بر در حال که از حال مای که مای تا کل مای که در مای که در کس که در مای
 تا سگ کس که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 کی سگ موهان ترم است و در عنایت سگ انسان چون در مای که در مای
 منقطع که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 در جلال بر که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 جان را بر مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 سخاو را طرا در هر چه که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای

و بر در نه که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 و جود را طای است یا کشتی استی کرد آنه با جود مای که در مای که در مای
 قومی بر این محله با کشتی که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 به اهد هر چه که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 و در دانیس یک شده عود و یافت یک سبه در حاصل مای که در مای که در مای
 سر مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 نو لزدند و نه میتر که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 چون مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 صرف آید شان بود جود علم در لاس که در مای که در مای که در مای که در مای
 ناکانی اند و نای جود کان نمانی که در مای که در مای که در مای که در مای
 در که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 کرده در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 لغصه می بندد و بشو مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 ننگد و خشکی طبع از دل می جمع مکراند و مای که در مای که در مای که در مای
 این که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 نام صدمه که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای

کشته مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 اگر مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 س که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 چون که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 در و بر نه که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 حکایت که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 و کله و استخوانی و سعاد و کرم در این نه مای که در مای که در مای که در مای
 از پوست مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 و مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 دای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 جود مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 آفرین از مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 کردم و مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 نگاه کردم که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 رتوی که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای
 حوائی که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای که در مای



